

اعاده دادرسی عام و خاص در نظام کیفری ایران



معصومه ریوندی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

«اعاده دادرسی» نهادی است قانونی که بر اساس مواد ۴۷۴ تا ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)، به عنوان یکی از طرق فوق‌العاده اعتراض به احکام کیفری، در نظام حقوقی ایران به رسمیت شناخته شده است. با توجه به وجود تفاسیر مختلف از عبارت «خلاف شرع بین» در ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک؛ و فقدان رویه قضایی منقح در خصوص «معیارهای تجویز اعاده دادرسی»، مسائل و ابهاماتی در فرایند کاربست این نهاد موصوف وجود دارد. غایت پژوهش حاضر پرداختن به اعاده دادرسی در راستای پاسخ به ابهامات و مسائل پیش‌رو است. بر اساس قانون آیین دادرسی کیفری، اعاده دادرسی در امور کیفری دو نوع است: (۱) اعاده دادرسی عام؛ موضوع ماده ۴۷۴ و (۲) اعاده دادرسی خاص؛ موضوع ماده ۴۷۷. هر دو شیوه، از طرق فوق‌العاده اعتراض و از جهاتی هستند که در موارد خاص، حسب مورد، نسبت به احکام و یا قرارهای قطعی موضوعیت دارند؛ توضیح آنکه اعاده دادرسی عام تنها در مورد احکام قطعی یافتۀ مصداق داشته و قرارهای نهایی قطعی را شامل نمی‌شود، ولی اعاده دادرسی خاص در مورد آرای قطعی مراجع قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر، دادسراها و شوراهای حل اختلاف قابل اعمال می‌باشد. همچنین، اعاده دادرسی عام دارای جهات هفت‌گانه بوده، ولی تنها جهت اعاده دادرسی خاص، مخالفت آرای قطعی با شرع بین می‌باشد؛ مضافاً آنکه از حیث دارندگان حق تقاضای اعاده دادرسی و برخی ترتیبات و آثار نیز، تفاوت‌هایی میان آنها وجود دارد.

واژگان کلیدی: اعاده دادرسی عام، اعاده دادرسی خاص، خلاف شرع بین، جهات اعاده دادرسی



درآمد

دعوی عمومی باید سرانجام خاتمه پیدا کند و راه عادی پایان آن، صدور رأی قطعی و نهایی است. چنین رأیی اعتبار امر مختوم داشته، بیانگر قاعده‌ای است که مفاد آن را اغلب، مطابق با واقع می‌داند؛ بنابراین سندی رسمی است که جز به تجویز قانون، نباید اجرای آن را معوق ساخت؛ اما گاهی پس از صدور رأی، دلیلی یافت می‌شود که حکایت از بی‌گناهی محکوم‌علیه دارد. پیداست که اجرای چنین رأیی، پسندیده نیست. نظم و قانون‌گرایی اقتضا می‌کند که حکم قطعی اجرا شود تا تزلزلی در احکام قضایی به وجود نیاید و آنکه در نبردی طولانی حاکم شده، با خیالی آسوده و برای همیشه خود را فاتح میدان بداند؛ اما انصاف قضایی مقتضی اعطای فرصتی دوباره به محکوم‌علیه است تا بی‌گناهی خود را اثبات کند و نباید در اعتبار دادن به امر مختوم، اغراق نمود تا انسانی بی‌گناه به فلک تنبیه سپرده شده، اعتماد وی، خانواده و دوستانش به عدالت سلب شود (زراعت، ۱۳۸۶: ۱۰۶).

بنابراین عادلانه بودن دادرسی‌های کیفری ایجاب می‌نماید تا علاوه بر دو درجه‌ای بودن دادرسی، فرصتی دیگر برای رسیدگی به پرونده‌هایی که به صورت غیر قانونی در آن رأی صادر شده و قطعیت یافته است، فراهم گردد. این فرصت در دادرسی کیفری از طریق اعاده دادرسی ایجاد می‌شود. از آنجا که در اعاده دادرسی صرفاً به قانونی و غیرقانونی بودن آرا رسیدگی می‌شود و وظیفه نظارت بر اجرای صحیح قانون بر عهده دیوان عالی کشور است، درخواست اعاده دادرسی عام بدون محدودیت زمانی به دیوان عالی کشور تقدیم می‌شود و دیوان پس از بررسی شکلی، در صورت قبول درخواست اعاده دادرسی پرونده

را به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌دهد؛ بنابراین اعاده دادرسی، طریقی استثنایی (در مقابل طرق عادی نظیر واخواهی و تجدیدنظرخواهی) برای رسیدگی مجدد به پرونده و به نوعی ناقض قاعده «اعتبار امر مختوم جزایی» است؛ چراکه به موجب آن در موارد خاصی، پرونده‌ای که با رأی قطعی یا قطعیت یافته مختومه شده است، مجدداً مفتوح و مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. به همین منظور موارد اعاده دادرسی در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک. احصا شده است که مطابق ماده ۶۴۸ همان قانون در دادرسی جرایم نیروهای مسلح نیز اجرا می‌شود. علاوه بر این، اعاده دادرسی به شکل خاص در ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده است که دیوان عالی کشور به این نوع پرونده‌ها به صورت ماهوی ورود می‌کند؛ بنابراین اعاده دادرسی بر اساس قانون مذکور به دو شیوه امکان‌پذیر است: الف) اعاده دادرسی از طریق دیوان عالی کشور که در موارد مذکور در ماده ۴۷۴ امکان‌پذیر است. این شیوه که می‌توان آن را اعاده دادرسی عام نامید، فقط در مورد احکام امکان‌پذیر است و در مورد قرارها پذیرفته نمی‌شود. جهات اعاده دادرسی عام به صورت حصری در ماده ۴۷۴ بیان شده است و محکوم‌علیه یا وکیل یا نماینده قانونی او و در صورت فوت یا غیبت محکوم‌علیه، همسر و وارث قانونی و وصی او، دادستان کل کشور و دادستان مجری حکم حق درخواست اعاده دادرسی را دارند (ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک). در صورت پذیرش اعاده دادرسی توسط دیوان، پرونده برای رسیدگی مجدد به دادگاه هم‌عرض ارجاع می‌گردد. به عبارت دیگر، دیوان در اعاده دادرسی عام، بدون ورود به ماهیت، به صورت شکلی رسیدگی نموده، صرفاً به مورد استنادی درخواست‌کننده رسیدگی

می‌کند. موارد احصا شده در ماده ۴۷۴ ماهیتاً به اشتباه قضایی اشاره داشته، هرچند در بیان عنوان مجرمانه، به جرایم خاص نظامی اشاره‌ای ننموده، لکن این موارد نیز تابع قواعد عمومی است.

ب) اعاده دادرسی با تجویز رئیس قوه قضاییه که بر اساس ماده ۴۷۷ امکان‌پذیر است. بر اساس ماده مرقوم، «در صورتی که رئیس قوه قضاییه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضاییه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند». مرجع تجویز اعاده دادرسی در این خصوص، نه دیوان عالی کشور، بلکه رئیس قوه قضاییه است و می‌توان آن را اعاده دادرسی خاص نامید. برخلاف اعاده دادرسی عام، اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضاییه محدود به مصادیق مصرح و خاصی نبوده، بلکه تابع ضابطه عام «خلاف شرع بین» است. اعاده دادرسی در این مفهوم در جرایم نیروهای مسلح نیز بدون هیچ محدودیتی اجرا می‌شود؛ با این تفاوت که به لحاظ اختصاصی بودن دادگاه نظامی و متفاوت بودن جرایم خاص نظامی، درخواست اعاده دادرسی از طریق رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح امکان‌پذیر است.

به لحاظ تفاسیر مختلف از جهات اعاده دادرسی و اصطلاح «خلاف شرع بین»، پژوهش حاضر بر آن است تا ضمن بررسی موارد اعاده دادرسی از نگاه قانون آیین دادرسی کیفری، معیارهای تجویز اعاده



دادرسی را در رویه قضایی بررسی نموده، علل موفقیت یا عدم موفقیت موارد اعاده دادرسی را مورد بررسی قرار دهد.

۱- پیشینه اعاده دادرسی

در مفهوم لغوی، «اعاده دادرسی» به معنای از نو دادرسی کردن است. این معنی در بطن خود حاوی این پیام می‌باشد که قاضی صادرکننده رأی مورد اعاده دادرسی باید آن را مورد رسیدگی مجدد قرار دهد. اعاده دادرسی از طرق فوق‌العاده شکایت از آراست و رسیدگی دوباره به دعوا را نزد مرجع صادرکننده حکم مورد درخواست اعاده دادرسی امکان‌پذیر می‌نماید. در نتیجه از طرق عدولی شکایت شمرده می‌شود. در حقیقت این طریق شکایت موجب می‌شود که دادرسی منتهی به حکم قطعیت یافته، در پی درخواست محکوم‌علیه دوباره نزد همان مرجع صادرکننده حکم مورد درخواست اعاده دادرسی، از سرگرفته شود (شمس، ۱۳۸۷: ۴۲۶/۲). اعاده دادرسی طریق فوق‌العاده و عدولی شکایت از احکام بوده که از طریق آن محکوم‌علیه حکمی که از اعتبار امر مختوم برخوردار شده، می‌تواند از مرجع صادرکننده، نقض آن را به دلیل اینکه به اشتباه صادر شده، خواه سبب آن اشتباه دادگاه بوده و یا طرف دعوا، تقاضا کند (وینست و گوینچارد، ۲۰۰۱: ۹۹۴). در واقع اعاده دادرسی راهی است برای بازگشت نزد همان دادگاهی که حکومت کرده به منظور درخواست عدول از رأیی که آن دادگاه سابقاً صادر نموده و شاکی مدعی صدور آن از روی اشتباه (سهو و خطا) می‌باشد؛ بنابراین می‌توان گفت: «درخواست رسیدگی مجدد به دعوایی که نسبت به آن حکم قطعی صادر شده است؛ به لحاظ یکی از جهات قانونی از همان دادگاه صادرکننده حکم قطعی را

اعاده دادرسی گویند» (بهرامی، ۱۳۹۴: ۱۷). در نظام حقوقی کشور، اعاده دادرسی در هفت حوزه قابل طرح است: ۱- اعاده دادرسی در امور مدنی (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م)، ۲- اعاده دادرسی در امور کیفری (ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک)، ۳- اعاده دادرسی خاص به عنوان اختیارات رئیس قوه قضاییه (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک)، ۴- اعاده دادرسی در دیوان عدالت اداری (ماده ۹۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری)، ۵- اعاده دادرسی در دادگاه ویژه روحانیت (ماده ۵۱ آیین‌نامه دادرسی و دادگاه‌های ویژه روحانیت)، ۶- اعاده دادرسی در دادگاه نظامی (مواد ۶۴۸ و ۴۷۴ ق.آ.د.ک) و ۷- اعاده دادرسی در داوری بین‌المللی (بند «ح» و «ط» ماده ۳۳ قانون داوری تجاری بین‌المللی).

در ادامه به تبیین پیشینه قانونی نهاد اعاده دادرسی می‌پردازیم.

۱-۱- پیشینه اعاده دادرسی عام

اعاده دادرسی در قوانین ایران همواره به عنوان یکی از موضوعات آیین دادرسی مورد بحث بوده و با تغییراتی از اولین قوانین شکلی تاکنون به عنوان یک روش استثنایی جهت اعتراض به احکام پیش‌بینی شده است. قانون‌گذار با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰/۶/۱۱ و اختصاص باب پنجم؛ یعنی مواد ۴۶۶ تا ۴۷۲ به آن، برای اولین بار به اعاده دادرسی تحت عنوان اعاده محاکمه (تجدیدنظر) اشاره نمود. به موجب ماده ۴۶۶، اعاده دادرسی مشتمل بر چهار جهت بدین شرح بود: ۱- وقتی که چند نفر به اتهام ارتکاب به تقصیری محکوم شده‌اند و تقصیر طوری است که بیش از یک مرتکب نمی‌تواند داشته باشد؛ ۲- وقتی که کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شده که آن شخص بعد پیدا شده و یا محقق

شده که در حال حیات است؛ ۳- در مواردی که ثابت شود که مقصر بی‌تقصیر بوده یا آنکه جزایی که برای او معین شده است به واسطه اشتباه حکام عدلیه قانوناً متناسب با تقصیر او نیست؛ ۴- کشف و ثبوت اسناد جعلی یا شهادت جعلی که مبنای حکم بوده است. به موازات تحول قوانین، در سال ۱۳۵۶، با تصویب قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری تغییر عمده‌ای در این بحث ایجاد شد. در این قانون موارد چهارگانه اعاده دادرسی در سال ۱۲۹۰ ه.ش به شش مورد افزایش یافت. قانون‌گذار جهت هماهنگی با تغییرات و تحولات اجتماعی، در تاریخ ۱۳۵۶/۶/۲۵ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری را به تصویب رساند که حاوی احکام مهم و قابل توجهی در خصوص اعاده دادرسی می‌باشد. به موجب ماده ۲۱ این قانون، مقررات راجع به تشکیل شعبه تشخیص و وظایف و اختیارات هیئت‌های تشخیص در دیوان عالی کشور نسخ و هیئت‌های شش‌گانه شعبه مذکور منحل و سه شعبه جدید در دیوان عالی کشور تشکیل گردید و مقرر شد رسیدگی به موضوعاتی که در صلاحیت شعبه تشخیص بود، بر اساس مقررات قانون فوق‌الذکر و مقرراتی که قبل از تشکیل شعبه مذکور مورد اجرا بود، کماکان در شعب دیوان عالی کشور انجام شود. مواد ۲۳، ۲۴ و ۲۵ این قانون نیز حاوی احکام مهمی در خصوص اعاده دادرسی بود که پس از انقلاب اسلامی، در تاریخ ۱۳۵۸/۱۱/۱۳ توسط شورای انقلاب به موجب لایحه قانونی اصلاح ماده ۲۴ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری اصلاح شد. به موجب این اصلاحیه محدودیت‌هایی که برای محکوم‌علیه و نماینده قانونی و در صورت فوت یا غیبت محکوم‌علیه برای همسر وی و وارث



به رغم آنکه فرصت مناسبی بود ابهامات و نقص‌های موجود در ماده ۲۷۲ قانون ۱۳۷۸ برطرف شود، ولی چنین اقدامی صورت نگرفت. البته، در قانون جدید، در مقام احصای جهات اعاده دادرسی، به سه جهت جدید تصریح شده است: (۱) صدور احکام متعدد نسبت به اتهام واحد؛ (۲) محکومیت به عملی که جرم نبوده است؛ (۳) محکومیت به مجازاتی بیش از میزان مقرر در قانون. بند «ت» و قسمت نخست بند «ج» ماده ۴۷۴، از نوآوری‌های قانون جدید می‌باشد.

۱-۲- پیشینه اعاده دادرسی خاص

پس از انقلاب اسلامی، برای اولین بار موضوع رسیدگی به آرای خلاف شرع در قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱/۶/۶ پیش‌بینی شد. مطابق ماده ۲۸۴ این قانون، حکم دادگاه بدوی جز در سه مورد قطعی و غیرقابل تجدیدنظرخواهی بود. از جمله مصادیق قابلیت نقض و تجدیدنظرخواهی از آرای بدوی، مواردی بود که قاضی پرونده قطع پیدا کند که حکمش بر خلاف موازین قانونی یا شرعی صادر شده است یا موارد دیگری که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی پرونده پیدا کند، به نحوی که اگر به او تذکر داده شود متنبه گردد و متوجه اشتباه شود و در این موارد رسیدگی مجدد توسط دادگاه صالح تجدیدنظر صورت می‌گرفت. در این باره گفته شده است که حکم مذکور از فتوای امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله گرفته شده است (مهرپور، ۱۳۷۳: ۷۵). شورای عالی قضایی نیز، در جلسه ۴۸۴ مورخ ۱۳۶۲/۱۰/۱۸، مصوبه الحاق بند ۸ به دستورالعمل اجرایی مواد ۲۸۴ و ۲۸۴ مکرر قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری را تصویب نمود (روزنامه رسمی ۱۳۳۸-۱۱-۱۱- که در آن پیش‌بینی شد:

۷- در صورتی که قانون لاحق مبتنی بر تخفیف مجازات نسبت به قانون سابق باشد که در این صورت پس از اعاده دادرسی مجازات جدید نباید از مجازات قبلی شدیدتر باشد.

به موجب ماده ۳۰۸ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ و اصلاحات بعد آن؛ از جمله مقررات مربوط به درخواست‌های اعاده دادرسی مذکور در این قانون و قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵، فقط در مورد دادگاه‌های عمومی و انقلاب صراحتاً منسوخ اعلام شد و در نتیجه برای طرح درخواست اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاه‌های عمومی و انقلاب می‌بایست به مواد ۲۷۲ الی ۲۷۷ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ مراجعه و استناد می‌شد. لکن در مورد دادگاه‌های نظامی مقررات مندرج در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ و قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵ کماکان قابل اجرا ماند. در نهایت پس از تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۸، به موجب تبصره دو ماده ۱۸ این قانون، شعبی به نام شعب تشخیص دیوان عالی کشور تأسیس گردید که به موجب تبصره پنج ماده ۱۸ این قانون وظیفه داشتند به درخواست‌های اعاده دادرسی از احکام قطعی صادره از سوی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری رسیدگی نمایند.

آخرین اراده مقنن ایران مربوط به تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ می‌باشد. با تصویب قانون جدید، قانون سال ۱۳۷۸ نسخ و ماده ۴۷۴ جایگزین ماده ۲۷۲ شده است. در این قانون تغییرات چندانی مشاهده نمی‌شود و رویکرد قانون‌گذار به طور عمده مشابه قانون قبلی است.

قانونی و یا کسانی که از طرف وی برای درخواست تجویز اعاده دادرسی مأموریت خاص داشتند ایجاد شده بود، ملغی گردید. متعاقب تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۳ و تشکیل این دادگاه‌ها، قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در تاریخ ۱۳۷۸/۶/۲۸ به تصویب رسید و مواد ۲۷۲ الی ۲۷۷ این قانون به بیان احکام و مقررات مربوط به درخواست اعاده دادرسی از احکام قطعی کیفری دادگاه‌های عمومی و انقلاب اختصاص داده شد. در این قانون، شش جهت برای اعاده دادرسی پیش‌بینی شده بود:

۱- در صورتی که کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شده لیکن زنده بودن شخص در آن زمان محرز شود و یا ثابت شود که در حال حیات است.

۲- در صورتی که چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب جرم به گونه‌ای است که نمی‌تواند بیش از یک مرتکب داشته باشد.

۳- در صورتی که شخصی به علت انتساب جرمی محکومیت یافته و فرد دیگری نیز به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد؛ به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم صادره بی‌گناهی یکی از آن دو نفر محکوم احراز شود.

۴- جعلی بودن اسناد یا خلاف واقع بودن شهادت گواهان که مبنای حکم صادر شده بوده است ثابت گردد.

۵- در صورتی که پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث و یا ظاهر شود یا دلایل جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم‌علیه باشد.

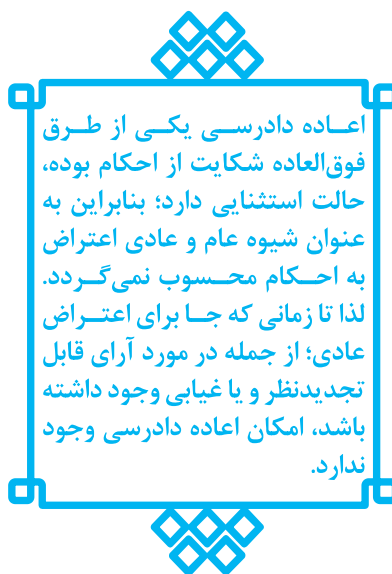
۶- در صورتی که به علت اشتباه قاضی، کیفر مورد حکم متناسب با جرم نباشد.



«نظر به وظایف دادستان کل به نظارت بر حسن اجرای قوانین ... هرگاه دادستان کل کشور وقوع اشتباه یا مخالفت حکم را با قانون محرز داند... رأساً اجازه رسیدگی مجدد را خواهد داد. بعد از تصویب قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱/۶/۶، مفاد این قانون در ماده ۸ قانون تجدیدنظر آرای دادگاهها مصوب ۱۳۷۲/۵/۱۷ نیز تکرار شد و نهایتاً رسیدگی فوق‌العاده موسوم به اعمال ماده ۱۸، برای اولین بار در سال ۱۳۷۳ تحت عنوان ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ حول محور اعلام اشتباه قاضی مورد تصویب قرار گرفت.

با تصویب ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه، در سال ۱۳۷۸ موضوع اختیار رئیس قوه قضاییه در تشخیص خلاف بین شرع بودن آرای دادگاهها و ارجاع موضوع به مرجع صالح مطرح شد. بر اساس ماده مرقوم، رئیس قوه قضاییه به عنوان «مجتهد عادل» این اختیار را پیدا کرد تا اگر حکمی را «خلاف بین شرع» تشخیص داد، به آن اعتراض کند.^(۱) پس از گذشت تنها ۳ سال از تصویب ماده ۱۸ و با وجود ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه، قانون‌گذار در سال ۱۳۸۱ با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، باز هم به رئیس قوه قضاییه اجازه داد تا از آرای قطعی شعب تشخیص در صورت ملاحظه وجود خلاف بین شرع بدون هیچ محدودیتی تجدیدنظرخواهی کند (مهاجری، ۱۳۹۰: ۴۰). در ماده ۱۸ مصوب ۱۳۸۱ مقرر شده بود: «در مورد آرای قطعی، جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر است، نمی‌توان رسیدگی

مجدد نمود، مگر اینکه رأی، خلاف بین قانون یا شرع باشد که در آن صورت به درخواست محکوم‌علیه (چه در امور مدنی و چه در امور کیفری) و یا دادستان مربوط (در امور کیفری) ممکن است مورد تجدیدنظر واقع شود...». مطابق تبصره یک این ماده، مراد از خلاف بین تعریف شده بود، اما در خصوص خلاف بین شرع و مسلمات فقه و اینکه منظور از آنها چیست، بحثی به میان نیامده بود. در این تبصره چنین مقرر شده بود: «مراد از خلاف بین؛ این است که رأی برخلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه باشد».



بر اساس تبصره دو ماده ۱۸ قانون، درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی مذکور در این ماده، اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد یا به موجب قانون قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد، باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی، به شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور که «شعبه تشخیص» نامیده می‌شود تقدیم گردد. در صورتی که شعبه تشخیص وجود

خلاف بین را احراز نماید، رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می‌نماید. چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند، قرار رد درخواست تجدیدنظرخواهی را صادر خواهد نمود.

تصمیمات یادشده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیرقابل اعتراض می‌باشد، مگر آنکه رئیس قوه قضاییه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی، به مرجع صالح ارجاع خواهد شد. این قانون در مرحله اجرا آن‌قدر مشکلات زیادی ایجاد کرد که ماده ۱۸ قانون چهار سال پس از تصویب اولیه مجدداً در سال ۸۵ در مجلس بازنگری شد (هدایتی، ۱۳۹۲: ج ۳: ۱۶۹). در سال ۱۳۸۵ طی ماده واحده‌ای ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۷ به موجب قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ اصلاح شد. برابر ماده ۱۸ چنین مقرر شده بود: «آراء غیرقطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان است که در قانون آیین دادرسی ذکر گردیده، تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آراء قطعی دادگاههای عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به‌نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه قضاییه خلاف بین شرع باشد که در این صورت این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می‌شود.

اعاده دادرسی به جهت خلاف بین شرع بودن، برخلاف اعاده دادرسی عادی، هم



در این نوع از اعاده نیز همانند اعاده عادی، در صورتی که حکم محکومیت، خلاف بین شرع تشخیص داده شود، لزوماً حکم بر بی‌گناهی صادر نخواهد شد، بلکه شعبه مورد نظر رسیدگی مجدد خواهد نمود. از نکات جالب توجه اینکه، برخلاف اعاده دادرسی عادی که در صورت پذیرش ادعای بی‌گناهی، پرونده جهت رسیدگی مجدد به شعبه هم‌عرض صادرکننده رأی قطعی ارجاع می‌شود، در اعاده دادرسی خلاف بین شرع، رسیدگی مجدد توسط شعب ویژه دیوان عالی کشور انجام خواهد گرفت. همان‌گونه که بیان شد، اعاده دادرسی اخیر، منحصر به حکم محکومیت نیست، بلکه ممکن است حکم برائت نیز خلاف بین شرع تشخیص و متهم محکوم شود. در واقع، همانند کشورهای؛ مانند آلمان، اعاده دادرسی هم به نفع محکوم و هم به ضرر او پیش‌بینی شده است، با این تفاوت که در قانون ایران تنها جهتی که ممکن است موجب نقض حکم قطعی بی‌گناهی شود، خلاف بین شرع بودن است؛ در حالی که در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان جهات دیگری؛ مانند اثبات جعلیت یا نادرستی ادله پیشین، موجب نقض بی‌گناهی و رسیدگی مجدد محسوب می‌شوند. دادرسی به ضرر محکوم، بر مبنای این ایده استوار است که خطای قضایی در اجرای عدالت اعم از به ضرر یا نفع متهم و محکوم باید اصلاح شود. تیره نادرستی یکی از مصادیق خطای قضایی است. مشکل عمده نظام اعاده دادرسی، محدودیت‌ها و موانع قانونی متعدد آن است؛ به نحوی که در بسیاری از پرونده‌هایی که ممکن است فرد واقعاً بی‌گناه باشد، به دلیل موانع شکلی؛ مانند محصور و مشروط بودن جهات طرح ادعای بی‌گناهی یا مرور زمان، امکان استفاده از

رؤسای کل دادگستری‌ها محدود شد. سپس در سال ۱۳۸۸، از سوی رئیس قوه قضاییه آیین‌نامه‌ای تصویب شد که کلیه دادگستری‌ها را از دریافت تقاضای اعمال مفاد این ماده منع می‌نمود. حال، مشخص نیست زمانی که افراد نتوانند تقاضای رسیدگی خود را مطرح کنند، اجرای این ساز و کار چگونه خواهد بود. تصور اینکه شخص ریاست قوه قضاییه، دادستان کل کشور و رؤسای کل دادگستری‌ها بر همه آرا نظارت داشته باشند، امری محال است. با بررسی این فرایند به نظر می‌رسد همان‌گونه که از مفاد ماده ۱ آیین‌نامه استنباط می‌شود، حفظ اعتبار آراء و عدم رسیدگی مجدد هدف مرجعی بر شناسایی اشتباهات قضایی احتمالی بوده است. در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، قانون‌گذار مفاد ماده مزبور را در قالب ماده ۴۷۷ پیش‌بینی کرده است. با اجرایی شدن قانون اخیر، ماده ۱۸ نسخ شد. به موجب ماده ۴۷۷، در صورتی که رئیس قوه قضاییه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف بین شرع تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضاییه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر شود. این شعب خاص، رأی قطعی قبلی را نقض کرده و پس از رسیدگی مجدد شکلی و ماهوی رأی مقتضی را صادر می‌نمایند. به موجب تبصره سه ماده مزبور، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و رئیس کل دادگستری استان مقاماتی هستند که می‌توانند در صورت تشخیص خلاف بین شرع بودن آرای حقوقی و کیفری، مراتب اعمال مفاد ماده را از رئیس قوه قضاییه تقاضا کنند.

شامل محکومان و هم شکات می‌شود. به این ترتیب، ممکن است متهمی که به طور قطعی تبرئه شده است با رسیدگی مجدد، محکوم شود. در واقع، این ماده جایگزین مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ شد. نکته حائز اهمیت آن است که با تصویب این ماده، مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ ق.آ.د.ک. مصوب ۱۳۷۸ به موجب ماده ۳۹ ق.ت.د.ع.ا. ۱۳۸۱، به طور صریح نسخ شد. از مقایسه مقرر اصلاحی لاحق با مواد منسوخ، چنین به نظر می‌رسد که امکان رفع و اصلاح خطاهای قضایی و به ویژه محکومیت بی‌گناهان تا حد قابل توجهی محدود شده است. ساز و کار پیش‌بینی شده در ماده ۲۳۵ همواره این امکان را فراهم می‌کرد تا یک رأی اشتباه اصلاح شود. این اعلام اشتباه می‌توانست علاوه بر خود قاضی صادرکننده، از سوی رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس حوزه قضایی و یا هر قاضی دیگری که طبق مقررات پرونده تحت نظر او قرار می‌گرفت، اعلام شده و پیگیری شود. علاوه بر این، مطابق با تبصره دو همین ماده، در صورت احراز تخلف قاضی در دادگاه انتظامی قضات و مؤثر بودن این تخلف در حکم صادره، این مرجع مکلف بود مراتب را جهت اصلاح رأی به دادستان کل کشور اعلام کند. از سویی، ساز و کار پیش‌بینی شده در ماده ۲۳۵ لغو شد و از سوی دیگر، مفاد ماده ۱۸ تغییرات زیادی نمود. به دلیل حجم بالای تقاضای اعمال ماده اخیر، ابتدا در سال ۱۳۸۵ جهت خلاف بین قانون حذف و منحصر به خلاف بین شرع شد. مرجع تشخیص خلاف بین شرع نیز رئیس قوه قضاییه تعیین و مقام ذیصلاح جهت اعلام این اشتباه نیز صرفاً به دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و

این ظرفیت قانونی وجود ندارد. دیوان عالی کشور در آرای متعددی با استناد به همین موانع و محدودیت‌ها درخواست اعاده را رد کرده است؛ برای نمونه، رجوع از شهادتی که شاهد پس از قطعیت حکم به موجب اقرارنامه رسمی به عمل آورده بود را از جهات اعاده ندانسته است یا در رأی دیگری، رجوع شاهد از شهادت را زمانی موجب پذیرش اعاده دانسته که کذب بودن آن در دادگاه دیگری ثابت شود ولو آنکه شخص شاهد به کذب بودن گواهی خود مقرر باشد (مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عالی کشور، ۱۳۹۳: ۵۱-۴۹)؛ بنابراین با توجه به چنین شرایطی، استفاده از این ساز و کار صرفاً جنبه استثنایی دارد. همچنین، این راهکار نظام عدالت کیفری کمک چندانی برای شناسایی و احراز بی‌گناهی محکومان نمی‌کند؛ زیرا اثبات بی‌گناهی و جهات مندرج در قانون، بر عهده محکوم‌علیه است. ماده ۲۷۳ ق.آ.د.ک (۱۳۷۸)، به رغم آنکه علاوه بر محکوم‌علیه، دادستان را نیز در زمره افراد ذی‌صلاح برای طرح دعوا اعلام نموده است، اما تکلیفی را متوجه وی نکرده است. این موضوع را می‌توان از کلمه «حق»، مندرج در صدر ماده استنباط کرد. در واقع، از نظر نظام عدالت کیفری کسی که بر اساس حکم قطعی محکوم می‌شود، قطعاً مجرم واقعی است. از همین رو، خود را برای اثبات خلاف آن مکلف نمی‌داند.

۲- وجوه افتراق اعاده دادرسی و سایر طرق اعتراض

اعاده دادرسی اعم از اینکه عام یا خاص باشد، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که همین مشخصات موجب شده تا از آن به عنوان طرق استثنائی اعتراض به احکام یاد گردد. از جمله مهم‌ترین مشخصه‌های اعاده دادرسی نسبت به سایر طرق اعتراض عبارت‌اند از:

۱- اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از احکام بوده، حالت استثنایی دارد؛ بنابراین به عنوان شیوه عام و عادی اعتراض به احکام محسوب نمی‌گردد. لذا تا زمانی که جا برای اعتراض عادی؛ از جمله در مورد آرای قابل تجدیدنظر و یا غیابی وجود داشته باشد، امکان اعاده دادرسی وجود ندارد. در این خصوص در رأی وحدت رویه شماره ۶۱۲ - ۱۱/۲/۱۳۷۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور چنین آمده است: «مقررات ماده ۱۲ ق.ت.د.ع.ا. یکی از طرق فوق‌العاده رسیدگی نسبت به احکام قطعی است و تا زمانی که طریق عادی رسیدگی مفتوح باشد، مجالی برای ورود به مرحله رسیدگی فوق‌العاده نیست و با توجه به اینکه دادنامه غیابی، حکم غیرقطعی و قابل اعتراض و بعضاً قابل تجدیدنظرخواهی است و تا وقتی که مهلت واخواهی و تجدیدنظرخواهی سپری نشده و یا به اعتراض و تجدیدنظرخواهی رسیدگی نشده باشد، اعمال مقررات ماده مذکور نسبت به رأی غیابی و جاهت قانونی ندارد...».

۲- دو مرحله‌ای بودن رسیدگی در اعاده دادرسی؛ منظور از دو مرحله‌ای بودن، اعمال مقررات اعاده دادرسی در دو مرحله مختلف است. مرحله اول، در دیوان عالی کشور بوده و شعبه دیوان با بررسی شکلی اقدام به تجویز یا رد اعاده دادرسی می‌نماید. مرحله دوم نیز مربوط به رسیدگی شکلی و ماهیتی مرجع قضایی صالح پس از تجویز اعاده دادرسی توسط شعبه دیوان است؛ بنابراین رسیدگی در اعاده دادرسی دو مرحله‌ای خواهد بود. در سایر طرق؛ از جمله در واخواهی و تجدیدنظرخواهی چنین ترتیبی وجود نداشته، تنها در یک مرحله و توسط مرجع قضایی واحد رسیدگی شکلی و ماهیتی انجام می‌پذیرد.

۳- خاص بودن جهات اعاده دادرسی؛ مشخصه دیگر اعاده دادرسی، انحصار جهات آن به موارد یاد شده توسط مقنن است. دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی شکلی ابتدائاً باید انطباق اعتراض با یکی از جهات مصرح اعاده دادرسی را احراز نماید؛ بنابراین تنها با وجود یکی از این جهات است که امکان اعاده دادرسی فراهم خواهد شد. در صورتی هم که پس از تجویز اعاده دادرسی، پرونده در شعبه هم‌عرض مطرح شود و این دادگاه، درخواست اعاده دادرسی را از مصادیق ماده ۴۷۴ قانون فوق‌الذکر نداند و درخواست مزبور را وارد تشخیص ندهد، قرار رد درخواست اعاده دادرسی را صادر می‌کند؛ اما در طرق عادی، جهات اعتراض ویژه و انحصاری نبوده و با توجه به اینکه اعتراض، جزء حقوق شخص تجدیدنظرخواه یا واخواه محسوب می‌شود، می‌تواند با استناد به هر جهتی اقدام به اعتراض نماید.

۴- عدم محدودیت زمان؛ دیگر مشخصه اعاده دادرسی که منجر شده تا از سایر طرق تفکیک گردد، مقید نبودن آن به مهلت مشخص است. در طرق عادی اعتراض، شخص معترض باید در ظرف زمانی معین اقدام به اعتراض نماید و خارج از این مدت، دیگر امکان اعتراض نخواهد داشت؛ اما اعاده دادرسی محدودیت زمانی ندارد و «هر وقت علتی که موجب اعاده دادرسی است حادث گردد ذی‌نفع می‌تواند درخواست اعاده دادرسی کند و در قوانین موضوعه ما تا به حال برای اعاده دادرسی مهلت تعیین نشده است» (آخوندی، ۱۳۹۰: ۲۴). در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (اصلاحی ۱۳۹۴) نیز همین وضعیت ادامه داشته، مهلتی برای اعاده دادرسی پیش‌بینی نشده است. «از نظر تطبیقی هم در حقوق فرانسه تقاضای اعاده دادرسی



أخذ نشده و یا تأمین منتفی شده باشد یا متناسب نباشد، دادگاهی که پس از تجویز اعاده دادرسی به موضوع رسیدگی می کند، تأمین لازم را أخذ می نماید. البته چنانچه ادله ارائه شده قوی باشد، برابر ماده ۴۷۹ ق.آ.د.ک، قرار توقف آثار و تبعات حکم اولی، فوری صادر می شود و دادرسی مطابق مواد این قانون انجام می گیرد (علیزاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۸۰۴-۸۰۱).

۳- جهات اعاده دادرسی عام

اعاده دادرسی عام، تنها در جهات مصرح قانونی قابلیت پذیرش دارد. این جهات قبلاً در ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک (۱۳۷۸) احصا شده بودند که با اندک تفاوتی در ذیل ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک (۱۳۹۲) نیز تکرار شده اند. در این ماده چنین مقرر گردیده است: «درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاهها اعم از آنکه حکم مذکور به اجرا گذاشته شده یا نشده باشد، در موارد زیر پذیرفته می شود:

الف- کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شود و سپس زنده بودن وی محرز گردد.

ب- چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب آن جرم به گونه ای باشد که نتوان بیش از یک مرتکب برای آن قائل شد.

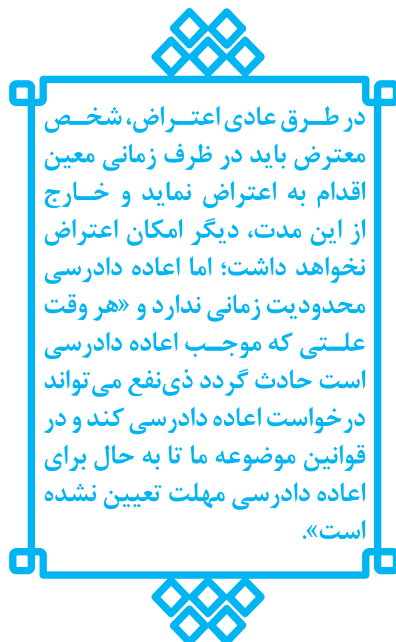
پ - شخصی به علت انتساب جرمی محکوم شود و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد، به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم، بی گناهی یکی از آنان احراز گردد.

ت- درباره شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود.

ث- در دادگاه صالح ثابت شود که اسناد جعلی یا شهادت خلاف واقع گواهان، مبنای حکم بوده است.

ج - پس از صدور حکم قطعی، واقعه

باشد یا متناسب نباشد، دادگاهی که پس از تجویز اعاده دادرسی به موضوع رسیدگی می کند، تأمین لازم را أخذ می نماید (ماده ۴۷۸ ق.آ.د.ک). در صورتی هم که حکم اجرا شده باشد، باز شخص می تواند با هدف اعاده اعتبار و حیثیت و جبران ضرر و زیان و ... اقدام به تقاضای اعاده دادرسی نماید.



۸- عدم تأثیر تقاضای اعاده دادرسی در توقف اجرا؛ مشخصه دیگر اعاده دادرسی این است که صرف تقاضای اعاده دادرسی موجب توقف اجرای حکم نیست. بر این مبنا و با توجه به قابلیت اجرای احکام قطعی کیفری، شعبه دیوان عالی کشور برای صدور دستور توقف اجرای حکم ابتدا باید درخواست را بررسی و ملاحظه نماید. چنانچه نظر اعضای شعبه بر رد درخواست باشد، صدور دستور توقف اجرای حکم امری بی فایده و لغو خواهد بود. برابر ماده ۴۷۸ هرگاه رأی دیوان عالی کشور مبنی بر تجویز اعاده دادرسی باشد یا طبق ماده ۴۷۷ اعاده دادرسی پذیرفته شده باشد، اجرای حکم تا صدور حکم مجدد به تعویق می افتد و چنانچه از متهم تأمین

مقید به هیچ گونه شرط مدتی نیست» (ماده ۶۴۲ ق.آ.د.ک.ف).

۵- منحصر بودن اعاده دادرسی به احکام: اعاده دادرسی در معنای عام تنها در مورد احکام قطعیت یافته موضوعیت داشته، در مورد قرارهای مراجع قضایی امکان اعمال اعاده دادرسی عادی وجود ندارد، اما در طرق عادی اعتراض، بحث در مورد اعتراض نسبت به آرای محاکم بوده و اعم از حکم و قرارهای صادره می باشد. البته باید عنایت داشت که اعاده دادرسی خاص نیز به استناد ماده ۴۷۷ در مورد آرای محاکم اعم از احکام و قرارهای نهایی قطعیت یافته قابل اعمال است.

۶- منحصر بودن اعاده دادرسی به احکام قطعی محکومیت: مشخصه دیگر اعاده دادرسی، اختصاص آن به احکام قطعیت یافته محکومیت است؛ بنابراین این روش اعتراض، تنها در خصوص محکوم علیه و در مورد احکام محکومیت جاری می باشد. در حالی که سایر طرق همان گونه که بیان شد؛ اولاً در مورد آرای غیرقطعی بوده، ثانیاً آرای غیرقطعی اعم از محکومیت، برائت، منع تعقیب و سایر قرارهای قطعی می باشد.

۷- عدم تأثیر اجرای حکم در تقاضای اعاده دادرسی: برخلاف طرق عادی اعتراض که تنها در مورد آرای که قطعیت نیافته موضوعیت داشته و لذا هنوز حکمی به مرحله اجرا در نیامده، در اعاده دادرسی، اجرا یا عدم اجرای حکم قطعیت یافته تأثیری در تقاضای اعاده دادرسی و تجویز و رسیدگی به آن ندارد. در صورتی که حکم اجرا نشده باشد، هرگاه رأی دیوان عالی کشور مبنی بر تجویز اعاده دادرسی باشد یا طبق ماده ۴۷۷ اعاده دادرسی پذیرفته شده باشد، اجرای حکم تا صدور حکم مجدد به تعویق می افتد و چنانچه از متهم تأمین أخذ نشده و یا تأمین منتفی شده



جدیدی حادث و یا ظاهر یا ادله جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم‌علیه یا عدم تقصیر وی باشد. چ- عمل ارتكابی جرم نباشد و یا مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد. به جز بند «ج»، مفاد سایر بندها دلالت بر بی‌گناهی واقعی؛ یعنی فرد ناکرده بزه دارد؛ به عبارت دیگر، در قسمت نخست بند «ج»، حکم محکومیت علیه شخصی صادر شده که عمل وی مجرمانه نبوده است و در قسمت دوم این بند، محکوم در واقع رفتار مجرمانه انتسابی را مرتکب شده، ولی دادگاه مجازاتی شدیدتر از مجازات قانونی تعیین کرده است. برخلاف سایر بندها که دادگاه در صورت احراز صحت ادعا مکلف به صدور حکم بی‌گناهی است، ضمانت اجرای قسمت دوم این بند صرفاً تعیین مجازات قانونی است. در این نوع از خطا، محکوم‌علیه، بی‌گناه واقعی نیست (فرجیها و غلاملو، ۱۳۹۴: ۴۴)، اما قسمت نخست این بند به مانند سایر جهات ذکر شده در ماده ۴۷۴ از مصادیق بی‌گناهی محسوب می‌گردد. منظور مقنن از عبارت ارائه دلایل جدیدی که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم‌علیه گردد، ابراز هرگونه دلیل و مدرک و سندی است که مشعر بر ثبوت بی‌گناهی محکوم‌علیه و سلب اتهام انتسابی به وی باشد؛ به طوری که به هیچ وجه این دلایل در مرحله رسیدگی بدوی یا موجود نبوده و یا بعداً حادث و ظاهر می‌شود نه اینکه این دلایل به صورت دفاعیاتی در زمان رسیدگی مقدماتی و محاکماتی بدوی نیز در دسترس محکوم‌علیه بوده لیکن ارائه نشده باشد. قسمت دوم بند «ج» ماده ۴۷۴ شامل مواردی نیز می‌شود که مجازات مورد حکم بیش از میزانی باشد که مدنظر مقنن با لحاظ کیفیات مشدده و مخففه است؛ بنابراین

فرضی که به تشخیص دیوان عالی کشور در خصوص محکوم‌علیه با لحاظ کیفیات مخففه باید تعیین مجازات می‌گردید و این مهم رعایت نشده است، از مصادیق اعاده دادرسی؛ موضوع قسمت دوم بند «ج» ماده ۴۷۴ است (نظر مشورتی شماره ۴۰۱-۱۳۹۹/۵/۵). منظور از عبارت «مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد» مذکور در بند «ج» ماده ۴۷۴ این است که مجازات تعیین شده در حکم بیش از مجازاتی باشد که قانون برای آن جرم مقرر داشته است؛ به عنوان مثال، مجازات قانونی ترک انفاق؛ موضوع ماده ۶۴۲ ق.م.ا. از ۹۱ روز تا ۵ ماه حبس است؛ لکن دادگاه در اثر اشتباه حکم بر مجازات متهم به ۶ ماه حبس معین نماید.^(۳)

۴- جهات اعاده دادرسی خاص

خلاف بین بودن رأی صادره تنها جهتی است که برای اعاده دادرسی خاص بیان می‌شود. برخلاف اعاده دادرسی عادی که صرفاً نسبت به احکام قطعی قابل درخواست است، اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه دامنه گسترده‌تری داشته، شامل هر نوع رأی اعم از حکم یا قرار می‌شود که توسط یک مرجع قضایی صادر شده باشد؛ از قبیل محاکم بدوی و تجدیدنظر و دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح و شورای حل اختلاف. علاوه بر آرای اصلی، این اعاده دادرسی قرارهای دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی [قرار تجویز اعاده دادرسی یا قرار رد اعاده دادرسی] و همچنین دستور موقت دادگاه‌ها را نیز در برمی‌گیرد.

اما در اینکه خلاف بین و خلاف بین شرع چیست و مشمول چه مواردی می‌گردد، همواره ابهام وجود داشته است. در قانون آیین دادرسی کیفری تعریفی از خلاف بین شرع صورت نگرفته است. قانون‌گذار

در تبصره یک ماده ۱۸ ق.ت.د.ع.ا. تنها به تعریف «خلاف بین» اشاره و مقرر داشته بود: «مراد از خلاف بین آن است که رأی برخلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه باشد». این تعریف ابهامات زیادی را به وجود آورده بود. تبصره‌ای که نه محدوده خلاف بین شرع را تعریف و نه از مسلمات فقه تبیینی روشن ارائه نموده بود. به موجب آخرین اصلاح ماده ۱۸ در سال ۱۳۸۵ برابر تبصره یک، خلاف بین شرع بدین ترتیب تعریف شده بود: «مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود». به نظر می‌رسد بر اساس ماده ۴۸۲ ق.آ.د.ک نیز منظور از این عبارت «مسلمات فقهی» است؛ اما همچنان این عبارت نیز مبهم است. در عمل، قضات دیوان عالی کشور تفاسیر گوناگونی از خلاف بین شرع دارند. «البته منظور از مسلمات فقه این نیست که در مورد مسئله‌ای اجماع و اتفاق نظر وجود داشته باشد، بلکه ممکن است در مورد آن مسئله چند نظر وجود داشته باشد و رأی دادگاه غیر از این چند نظر باشد و به عبارت دیگر، دادگاه یک نظر ابداعی جدید ارائه دهد». این مسئله به عنوان یک موضوع دارای ابهام در مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه مطرح شده و پس از بحث و بررسی و بیان نظر فقها چنین نتیجه‌گیری شده است: «مسلمات گاهی با مسامحه و گاهی بدون مسامحه استعمال می‌شود. در مواردی که بدون مسامحه به کار می‌رود، ممکن است هم‌طراز با اجماع و یا بالاتر از آن باشد و بنا بر تعبیر دیگر، بین آن دو عموم و خصوص مطلق برقرار است و لذا هرگاه امری مستند به اجماع تعبدی کاشف از رأی معصوم



۵- اشخاصی که حق اعاده دادرسی دارند

مقنن در ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک (۱۳۹۲)، اشخاصی را که می‌توانند درخواست اعاده دادرسی ارائه نمایند را به شرح ذیل مشخص کرده است:

الف- محکوم‌علیه یا وکیل یا نماینده قانونی او و در صورت فوت یا غیبت محکوم‌علیه، همسر و وراث قانونی و وصی او؛

ب- دادستان کل کشور؛

پ- دادستان مجری حکم.

به موجب ماده ۶۳۷ ق.آ.د.ک، «نسبت به احکام قطعی دادگاه‌های نظامی، علاوه بر اشخاص مندرج در ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح نیز می‌تواند درخواست اعاده دادرسی نماید». در این خصوص، نکته اول آن است که شاکی حق درخواست اعاده دادرسی ندارد؛ چراکه، اعاده دادرسی همان‌گونه که در تبیین مشخصه‌های آن بیان شد، ویژه احکام محکومیت بوده و لذا شاکی اساساً حق درخواست اعاده دادرسی نسبت به احکامی که به نفع او صادر نشده را ندارد. با عنایت به این ماده؛ «اشخاصی که در این ماده بیان شده جنبه حصری دارند و این افراد نسبت به اشخاصی که حق تجدیدنظرخواهی دارند توسعه یافته‌اند و حتی فوت محکوم‌علیه نیز خللی در این حق به وجود نمی‌آورد؛ زیرا فوت وی، حکم قطعی را بی‌اثر نمی‌سازد و آثار رسواکنندگی آن باقی است و ورثه، وارثان این رسوایی هستند و باید چاره‌ای اندیشید تا آنان هم بتوانند غبار رسوایی را از چهره خود و خانواده‌شان بزدایند؛ اما چنانچه فوت متهم قبل از قطعیت رأی رخ داده باشد، حق درخواست اعاده دادرسی به وجود نمی‌آید؛ زیرا عدم استفاده متوفی از راه‌های قانونی برای بی‌اثر کردن حکم،

که خلاف شرع بوده و غالباً اجرای این احکام موجب تضییع حقوق شرعی و قانونی احدی از طرفین دعوا می‌گردد و لذا طبق پیش‌بینی قانون‌گذار در ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک پرونده با تشخیص ریاست محترم دادگستری کل استان جهت نقض حکم صادره و تجویز اعاده دادرسی محضر ریاست محترم قوه قضاییه ارسال می‌گردد (زراعت، ۱۳۹۵: ۲۸۷).



اعاده دادرسی در معنای عام تنها در مورد احکام قطعی یافته موضوعیت داشته، در مورد قرارهای مراجع قضایی امکان اعمال اعاده دادرسی عادی وجود ندارد، اما در طرق عادی اعتراض، بحث در مورد اعتراض نسبت به آرای محاکم بوده و اعم از حکم و قرارهای صادره می‌باشد. البته باید عنایت داشت که اعاده دادرسی خاص نیز به استناد ماده ۴۷۷ در مورد آرای محاکم اعم از احکام و قرارهای نهایی قطعی یافته قابل اعمال است.



رویه عملی این‌گونه است که معاونت قضایی دادگستری استان‌ها از طریق رؤسای دادگستری، موارد خلاف شرع بین را به رئیس قوه قضاییه اطلاع می‌دهند. رئیس قوه قضاییه پس از دریافت این درخواست‌ها، رسیدگی به آنها را به دیوان عالی کشور ارجاع می‌دهد. با تدبیر رئیس قوه قضاییه چهار شعبه از شعب دیوان عالی کشور برای رسیدگی مجدد به آرای خلاف شرع بین و اعمال ماده ۴۷۷ اختصاص پیدا کرده‌اند و اقدام به رسیدگی ماهوی یا شکلی می‌کنند.

می‌باشد، از مسلمات نیز می‌باشد؛ اما چیزی که از مسلمات است، ممکن است اجماعی نباشد؛ زیرا در مواردی ممکن است چیزی به واسطه اینکه از ضروریات دین می‌باشد، از مسلمات تلقی شود، ولی اجماع بر آن اقامه نشده باشد ... حال مراد قانون‌گذار از واژه مسلمات چیست؟ از آنجا که اصل ۱۷۳ قانون اساسی تفسیر قوانین عادی را بر عهده مجلس شورای اسلامی گذاشته است، باید تفسیر این واژه را به عهده مجلس شورای اسلامی دانست» (پور قهرمانی، ۱۳۸۶: ۷۵۱). «حکم قضایی زمانی که با محک شرع سنجیده شود، ممکن است با واقع و نفس الامر، یا با دلیل قطعی و ضروری فقه ناسازگاری داشته باشد، به گونه‌ای که اگر قاضی صادرکننده رأی دریابد و یا قاضی دیگری او را آگاه کند، بدون هیچ مخالفتی خواهد پذیرفت» (هاشمی، ۱۳۸۱: ۲۲۶). با این حال رئیس قوه قضاییه مرجع تشخیص خلاف بین شرع بوده و زمانی می‌تواند رأی را خلاف اعلام کند که مخالف شرع بین باشد. آرای خلاف شرع بین که در محاکم صادر می‌شوند به دو دسته کلی تقسیم می‌گردند:

دسته اول: دسته‌ای از احکام هستند که مستنداً به قوانین موضوعه‌ای صادر شده‌اند که متأسفانه صراحتاً حکم خلاف شرع در این قوانین صادر گردیده است و لذا اجرای احکام به جز اجرای احکام خلاف شرع بین، هیچ چاره‌ای ندارد و استنکاف از اجرای این احکام موجب مسئولیت اداری و حتی قضایی قاضی اجرای احکام می‌باشد. دسته دوم: احکامی هستند که مستند به قوانین موضوعه موافق با شرع صادر گردیده‌اند، لکن دادگاه در استنباط از قانون و صدور حکم مرتکب اشتباه گردیده و حکمی صادر نموده است



اماره پذیرش محکومیت است. اثبات فوت محکوم علیه آسان است، اما اثبات غیبت وی نیاز به رسیدگی قضایی و صدور حکم دارد. اشخاصی که در این ماده به صورت حصری بیان شده‌اند، اصولاً زمانی حق درخواست اعاده دادرسی دارند که نفعی داشته باشند و این شرط گرچه به صراحت بیان نشده، اما جزء قواعد عمومی است و شرط اساسی هر دعوایی است» (زرعت، ۱۳۸۶: ۱۲۱).

در مورد اعاده دادرسی خاص نیز، برابر تبصره سه ماده ۴۷۷ در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضاییه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یکبار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد. برابر ماده ۲ دستورالعمل اجرایی ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک (۱۳۹۸)، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور و رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح در اجرای وظایف قانونی خود چنانچه با آرای خلاف شرع بین مواجه شوند، طبق تبصره سه ماده ۴۷۷ قانون مذکور، مراتب را به رئیس قوه قضاییه اعلام می‌نمایند؛ بنابراین در حالت کلی اشخاص زیر حق درخواست تجویز اعاده دادرسی را از رئیس قوه قضاییه دارند:

- ۱- شخصی که از رأی صادره متضرر گردیده است و نماینده قانونی او؛
- ۲- رئیس دیوان عالی کشور؛
- ۳- دادستان کل کشور؛
- ۴- رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح؛
- ۵- رئیس کل دادگستری هر استان.

۶- تشریفات رسیدگی در اعاده دادرسی

درخواست اعاده دادرسی و ادله ابرازی، از طریق دادگاه صادرکننده حکم قطعی یا قطعیت یافته، به دیوان عالی کشور ارسال می‌گردد. دیوان عالی کشور در وقت فوق العاده و بدون احضار طرفین، پرونده را بررسی می‌نماید و قبل از آنکه وارد رسیدگی ماهیتی شود، نسبت به اساس درخواست (شکل) اظهار نظر می‌کند. این اظهار نظر در قالب یکی از دو قرار ذیل است:

الف: قبول درخواست اعاده دادرسی

در صورتی که دیوان عالی کشور، موضوع و ادله ابرازی را منطبق با یکی از جهات مندرج در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک تشخیص دهد، درخواست اعاده دادرسی را قبول و پرونده را برای رسیدگی ماهیتی به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارجاع می‌دهد. در این صورت پس از وصول پرونده به دادگاه هم‌عرض، پرونده از حالت مختومه خارج و مجدداً در مسیر رسیدگی قرار می‌گیرد: برای آن وقت رسیدگی تعیین می‌شود و طرفین (محکوم علیه، شاکی خصوصی و دادستان) احضار می‌گردند و از آن پس همانند سایر پرونده‌های جریانی با آن برخورد می‌شود.

ب: رد درخواست اعاده دادرسی

در صورتی که دیوان عالی کشور، موضوع یا ادله ابرازی را منطبق با جهات مندرج در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک تشخیص ندهد، درخواست را رد می‌کند و پرونده مختومه و بلا اقدام باقی می‌ماند.

در اعاده دادرسی خاص نیز؛ با وصول درخواست تجویز اعاده دادرسی، موضوع به حوزه معاونت قضایی یا قضات و مشاورین رئیس قوه ارجاع می‌گردد و آنان با مطالبه پرونده و مطالعه آن، مبادرت به تنظیم

گزارشی دقیق و مستند و مستدل در خصوص پرونده و جهات خلاف شرع بین بودن رأی صادره می‌نمایند و درخواست تجویز اعاده دادرسی و گزارش تنظیمی را در حداقل زمان ممکن به ضمیمه پرونده به دفتر ریاست قوه قضاییه ارسال می‌نمایند. نهایتاً رئیس قوه قضاییه با احراز خلاف شرع بین بودن رأی صادره بر اساس گزارش تنظیمی، دستور تجویز اعاده دادرسی را صادر می‌کند. رئیس قوه قضاییه همچنین می‌تواند ضمن صدور دستور تجویز اعاده دادرسی، دستور توقف اجرای حکم را نیز صادر نماید. با تجویز اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضاییه، اجرای حکم تا حصول نتیجه قطعی به تعویق می‌افتد.

اما چنانچه رئیس قوه قضاییه در زمان بازنگری، دستور توقف اجرای حکم را صادر نماید، در صورت رد اعاده دادرسی، مراتب لغو توقف توسط معاون قضایی ایشان به مرجع قضایی اعلام می‌گردد تا مطابق حکم صادره اقدام نماید. لذا رئیس قوه قضاییه، حتی قبل از صدور دستور تجویز اعاده دادرسی - در مرحله بازنگری رأی - نیز می‌تواند دستور توقف اجرای حکم موضوع درخواست اعاده دادرسی را صادر نماید، اختیاری که در ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک و تبصره‌های ذیل آن پیش‌بینی نشده است. با صدور دستور تجویز اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضاییه، پرونده با ذکر دلیل مغایرت رأی با شرع، به شعب خاص تعیین شده برای این نوع رسیدگی در دیوان عالی کشور ارجاع می‌گردد و شعبه مرجع‌الیه بر اساس نظر اعلامی رئیس قوه (مبنی برخلاف شرع بین بودن) رأی مورد درخواست اعاده دادرسی را نقض و به پرونده به صورت شکلی یا ماهوی رسیدگی و نهایتاً مبادرت به صدور رأی مقتضی می‌نماید.



۷- آثار اعاده دادرسی کیفری

اعاده دادرسی کیفری در انواع یاد شده در این مقاله دارای آثار متعددی است. از مهم‌ترین این آثار می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- متوقف شدن اجرای حکم: همان‌گونه که بیان شد؛ صرف تقاضای اعاده دادرسی موجبی برای توقف اجرای حکم نیست، اما به محض اینکه اعاده دادرسی تجویز شد، بلافاصله اولین اقدام توقف اجرای حکم است. در مورد اعاده دادرسی خاص نیز به صرف تشخیص خلاف بین

بودن، اجرای حکم متوقف می‌شود. ۲- اثر انتقالی، در صورتی که دیوان عالی کشور پس از رسیدگی احراز کند که رأی موضوع درخواست اعاده دادرسی قابل رسیدگی مجدد است؛ از آثار دیگر اعاده دادرسی، اثر انتقالی آن است؛ یعنی با تجویز آن مرجع قضایی دیگری غیر از مرجع صادرکننده رأی قطعی باید اقدام به رسیدگی و صدور حکم مجدد نماید.

۳- نقض حکم در صورت وارد بودن درخواست اعاده دادرسی؛ در صورتی که شعبه مرجع اولیه، پس از رسیدگی تقاضا را

مستند به یکی از جهات ذکر شده بداند، با نقض حکم سابق، اقدام به صدور حکم جدید خواهد نمود.

۴- حق مطالبه ضرر و زیان به خاطر محکومیت: آخرین اثر اعاده دادرسی حق محکوم علیه نسبت به مطالبه ضرر و زبانی است که به خاطر محکومیت اشتباه متحمل گردیده است. در این خصوص حتی اگر حکم اجرا شده باشد، جبران زیان‌های وارده از طرق قانونی امکان‌پذیر بوده، نماینده قانونی صاحب حق، می‌تواند نسبت به مطالبه آن اقدام نماید.

برآمد

از آنچه در این تحقیق گذشت می‌توان نتیجه گرفت: اعاده دادرسی کیفری از جمله شیوه‌های فوق‌العاده اعتراض بر احکام بوده که بر اساس آخرین اراده مقنن در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، مشتمل بر دو نوع است: اعاده دادرسی عام که جهات آن در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک احصا شده و اعاده دادرسی خاص؛ موضوع ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک که بر تشخیص مخالفت رأی قطعی با شرع بین از سوی رئیس قوه قضاییه مبتنی است. هر دو شیوه، از طرق خاص ممیزی احکام و یا قرارهای قطعی می‌باشند، با وصف آنکه در موارد مختلف؛ از جمله جهات اعتراض، قلمروی شمول آرا یا احکام، توقف اجرای احکام، اشخاص واجد اختیار تقاضا و ... با هم تفاوت دارند؛ بدین ترتیب که جهات اعاده دادرسی به صورت عام، مشتمل بر هفت مورد است، ولی تنها جهت اعاده دادرسی خاص، خلاف بین شرع بودن آرای قطعی می‌باشد. اعاده دادرسی عام تنها در مورد احکام قطعیت یافته بوده و قرارهای نهایی قطعی را شامل نمی‌شود، ولی اعاده دادرسی خاص در مورد آرای قطعی مراجع قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادسراها و شوراهای حل اختلاف می‌باشد. با عنایت به آنچه بیان شد، به نظر می‌رسد؛ اعاده دادرسی خاص، شیوه‌ای است؛ هرچند مغایر با قاعده اعتبار امر قضاوت شده، لکن مبتنی بر قاعده فقهی «لاضرر و لاضرار فی الاسلام»؛ به معنی نفی هرگونه حکم ضرری در اسلام و به عنوان یکی از مسلمات فقه غنی آنکه توسل به آن در موارد ضروری، مجرای است برای پیشگیری از تضییع حقوق اشخاص، اغلب در مقابل دارا شدن ناعادلانه دیگران که به عذر صعوبت تشخیص مصادیق عنوان «خلاف شرع بین» نمی‌توان اعتبار آن را مورد ایراد قرار داد، بلکه لازم است؛ در راستای تحقق «عدالت قضایی» و «احیای حقوق اشخاص»، از این ظرفیت قانونی بهره‌مند شد.

پی‌نوشت‌ها

۱- ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات قوه قضاییه: رئیس قوه قضاییه سمت قضایی است و هرگاه رئیس قوه قضاییه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد. ۲- به موجب تبصره ماده ۱۱ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹/۰۲/۲۳، «حداقل و حداکثر مجازات‌های حبس تعزیری درجه چهار تا درجه هشت مقرر در قانون برای جرایم قابل گذشت، به نصف تقلیل می‌یابد».

فهرست منابع

۱- بهرامی، بهرام، بایسته‌های اعاده دادرسی، حقوقی، کیفری، دیوان عدالت اداری، تهران: انتشارات نگاه بینه، چاپ ۱، ۱۳۹۴. ۲- پورقهرمانی، بابک، تجدیدنظرخواهی رئیس قوه قضاییه از آراء محاکم، مجله فقه و حقوق، سال اول، شماره ۱، ۱۳۸۶. ۳- زراعت، عباس، اعاده دادرسی در امور کیفری، فصلنامه مدرس علوم انسانی، شماره ۴، ۱۳۸۶. ۴- زراعت، عباس، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی ایران، انتشارات خط سوم، ۱۳۹۵. ۵- سپهوند، امیر، اعاده دادرسی در قوانین کیفری، مجله دادرسی، شماره ۳۲، ۱۳۸۱.

۶- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره بنیادین)، جلد ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۷. ۷- علیزاده، اکبر و همکاران، محشای آیین دادرسی کیفری، انتشارات طه، چاپ ۱، ۱۴۰۱. ۸- فرجیها، محمد و غلاملو، جمشید، ساز و کارهای رسیدگی به ادعای بی‌گناهی محکومان: مطالعه تطبیقی نظام‌های حقوقی ایران، آمریکا و انگلستان، پژوهش حقوق کیفری، شماره ۱۱، ۱۳۹۴. ۹- متین‌دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۱، تهران: انتشارات مجد، چاپ ۱، ۱۳۷۷. ۱۰- مهاجری، علی، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، انتشارات فکرسازان، تهران، ۱۳۹۰. ۱۱- هاشمی، سید حسین، بررسی فقهی و حقوقی تجدیدنظرخواهی و نقض آراء قضایی، مجله کاوشی نو در فقه، شماره ۲، ۱۳۸۱. ۱۲- هدایتی، محمدعلی، آیین دادرسی کیفری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۹۲. 13-Vincent (J.) et Guinchard (S.), Procedure civil, Paris, Dalloz, 2001.